

بررسی چگونگی گزینش «نام قهرمان» در ژان کریستف

محمدرضا فارسیان*

استادیار زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

مریم درپا**

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۲۲، تاریخ تصویب: ۹۱/۹/۱۳)

چکیده

یکی از مباحثی که به ندرت در بررسی آثار مورد توجه قرار می‌گیرد، انتخاب عنوان یک اثر ادبی و یا انتخاب اسامی قهرمانان است. نویسندگان نام‌های مختلفی بر آثار و قهرمانان خود می‌نهند و آنان در این انتخاب گاهی نام قهرمان اصلی را برای آثارشان برمی‌گزینند. در بسیاری از موارد، نام قهرمان یک اثر به طور تصادفی انتخاب می‌شود، اما گاهی نویسنده در این انتخاب، هدفی را نیز دنبال می‌کند. یکی از نویسندگانی که در انتخاب عنوان اثر و القاب قهرمانان خود دقت بسیار کرده، رومن رولان نویسنده فرانسوی و خالق رمان ژان کریستف است. وی برای قهرمان خود در این اثر، عنوان «ژان کریستف کرافت» را انتخاب کرده است. در این مقاله سعی می‌شود به انگیزه‌های رومن رولان برای انتخاب این نام در خلق رمان ژان کریستف پرداخته شود تا نگارندگان این مقاله بتوانند برای پرسش‌های زیر پاسخ مناسبی بیابند: چرا رولان در رمان ژان کریستف، نام «ژان کریستف کرافت» را برای قهرمان خود برگزیده است؟ آیا رولان با گزینش این نام کوشیده است به تولید معنا بپردازد؟ عناصر اصلی دخیل برای تولید معنا در این انتخاب کدامند؟ هدف از این تجزیه و تحلیل آن است که خواننده با یکی از عناصر اصلی و سازنده رمان یعنی «نام قهرمان» آشنا شود.

واژه‌های کلیدی: رمان فرانسه، رومن رولان، ژان کریستف کرافت، رمان رود واره‌ای، تولید معنا.

* تلفن: ۰۵۱۱-۸۷۹۶۸۲۹، دورنگار: ۰۵۱۱-۸۷۹۶۸۲۹، E-mail: farsian@um.ac.ir

** تلفن: ۰۵۱۱-۸۷۹۶۸۲۹، دورنگار: ۰۵۱۱-۸۷۹۶۸۲۹، E-mail: mdrpa@gmail.com

مقدمه

در مطالعه آثار ادبی آنچه که شاید کمتر توجه خوانندگان و یا منتقدان را به خود جلب کند، دقت در نام قهرمانان و یا حتی نام خود اثر است. این کم توجهی می تواند دلایل مختلفی داشته باشد. گاهی نویسنده به طور تصادفی این عناوین را برمیگزیند و در گزینش خود هدفی را دنبال نمی کند. گاهی نیز این عناوین گویای مفهومی واضح و روشنی اند و در ذهن خواننده ابهامی ایجاد نمی کنند. نویسندگان، گاهی نام قهرمان اصلی یک اثر را برای عنوان اثر برمیگزینند. به عنوان مثال، گوستاو فلوربر *Gustave Flaubert* برای اثرش، عنوان *مادام بوواری* *Madame Bovary* نام قهرمان اصلی اش، یعنی اما بوواری *Emma Bovary* را برگزیده است. گزینش این نام می تواند بدان علت باشد که تمام وقایع و حوادث داستان حول محور شخصیت اصلی اند که دلیل بر اهمیت آن است. با این وجود آثاری وجود دارند که نویسنده آن ها برای انتخاب نام قهرمانان آن و یا عنوان خود اثر مدت ها اندیشیده است. بنابراین اسامی شخصیت های یک داستان و یا خود اثر به نحوی می تواند در راستای اندیشه خالق آن باشد. از جمله بارزترین این نویسندگان، می توان به امیل زولا *Emile Zola*، نویسنده *ناتورالیست* قرن نوزدهم فرانسه، اشاره کرد. عناوین برخی از آثار وی، به خصوص *ژرمینال* *Germinal* در بردارنده مفهومی خاص اند که نویسنده از میان ده ها نام برای رمانش برگزیده است.^۱

رومن رولان *Romain Rolland*، خالق رمان بلند *ژان کریستف* *Jean-Christophe* نیز از جمله نویسندگانی است که نام اثر و یا قهرمانانش را به طور تصادفی انتخاب نکرده و برای گزینش این اسامی مدت ها تأمل کرده است. به عنوان مثال، در رمان *جان شیفته* *L'Ame enchantée*، نام خانوادگی قهرمان خود را *rivière* به معنای «رودخانه» برگزید. رولان به کشور رودها تعلق داشت و از مفاهیم دریا، رودخانه و نهر در آثارش بسیار بهره می برد. چنان که شاهکارش *ژان کریستف* را نیز «رمان رود واره ای» *roman-fleuve* نام نهاد. (ناصری و درپا ۱۰۴)

در هنگام نگارش رمان *ژان کریستف*، جامعه فرانسه و بلکه اروپا وضعیت ناخوشایندی داشت. ظلم و ستم سران اروپا و فضای خفقان آوری که آنان ایجاد کرده بودند، سبب به وجود آمدن وحشت و هراس در دل مردم شده بود. وظیفه متفکران و هنرمندان جامعه در چنین

۱ - زولا نام های دیگری نیز برای این رمان برگزیده بود از جمله: «ضربه تیشه»، «دانه ای که جوانه می زند»، «توفان به پا خاسته»، «خون دامن گیر»، «خانه سرخ»، «آتش فراگیر»، «زمین سوخته»، «آتش زیر خاکستر»، «مارمولک»، «تسویه حساب» و... (زولا ۱۲)

شرایطی خلق آثاری بود که ارزش‌های والای انسانی را به مردم جامعه متذکر شوند. رولان از جمله هنرمندان متعهدی بود که ارزش‌هایی چون بشردوستی، آزادی، برابری و برادری را تبلیغ می‌کرد. همچنین در رأس آثارش، انسانی را قرار می‌داد که برای نجات روح خویش با محیط اطراف در ستیز است و از خود، قدرت و شهامت بسیاری نشان می‌دهد. این مبارزات، نسل جوان همه کشورهای را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در خواننده میل و شجاعت بزرگ زیستن را برمی‌انگیزد.

حال با توجه به این توضیحات، برای نگارندگان مقاله حاضر این پرسش مطرح است که با توجه به تلاش‌های گسترده رولان برای به تصویر کشیدن قهرمانی با قدرت و عظمت روحی، آیا انتخاب اسم قهرمان و یا عنوان خود اثر توسط رولان هدفدار بوده است؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا این هدف در راستای اندیشه‌های وی بوده است؟ علاوه بر پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها، پژوهش حاضر می‌کوشد تا به بررسی نام قهرمان در شاهکار رولان، یعنی ژان کریستف، پردازد.

بحث و بررسی

«ژان کریستف کرافت»

عنوان قهرمان رمان ژان کریستف، یعنی «ژان کریستف کرافت» Jean-Christophe Kraft از سه نام تشکیل شده است: ۱-ژان ۲-کریستف ۳-کرافت. نگارندگان مقاله با توجه به اهداف این پژوهش می‌کوشند تا به بررسی هر یک از این اسامی به طور جداگانه پردازند و در نهایت با دستیابی به ارتباط بین آن‌ها، پاسخ پرسش‌های خود را بیابند.

۱- ژان

در قرن نوزدهم و تا اوائل قرن بیستم، در بین نویسندگان و دیگر اقشار متفکر جامعه، پیروی از پیشوایان و رهبران فکری بسیار رایج بود. بزرگانی چون کلود برنارد، اوگوست کنت، ارنست رنان و... از جمله کسانی بودند که بسیاری از نویسندگان، آن‌ها را به عنوان راهبران خود بر می‌گزیدند. رومن رولان در ایام جوانی، آن هنگام که در دانشسرای عالی مشغول به تحصیل بود، دچار نابسامانی‌های فکری شده بود و راه درست را از نادرست تشخیص نمی‌داد. در چنین شرایطی بود که با آثار بزرگانی چون گوته، استاندال، اسپینوزا و تولستوی آشنا شد و همچنین پیروی از آیین و اسلوب این پیشوایان، راه را از بیراهه تشخیص داد و اندیشه‌اش رشد

و پرورش یافت. وی که خود را وامدار این بزرگان می‌دانست و به این حقیقت پی برده بود که انسان برای رشد و تعالی خود نیازمند به رهبری فرزانه است که او را به مقصد نهایی، که وصال حضرت دوست است، راهنمایی کند، در نگارش آثار و در به قلم درآوردن زندگی قهرمانانش به این مسأله توجه کند. به عنوان نمونه در نگارش رمان ژان کریستف، علاوه بر آن‌که زندگی قهرمانش، ژان کریستف، را بر مبنای زندگی بتهوون بنا نهاد، در انتخاب نام قهرمانش نیز دقت فراوان کرد. از آنجا که رولان قصد داشت در ژان کریستف زندگی موسیقیدانی را به تصویر بکشد، به عناوین موسیقیدانانی چون ژان - سباستین، ژان - گاسپار و ژان - ولفونگ می‌اندیشید. تمام این عناوین «ژان» را به عنوان نام اول خود دارند. اما سرانجام رولان عنوان «ژان کریستف» را برای قهرمان خود برگزید. در این عنوان، مقصود از ژان، «سن ژان» Saint Jean یکی از دوازده حواری مسیح است. (یثولاند ۶۱)

به عقیده بسیاری از مسیحیان، «سن ژان»، که در زبان فارسی از او به «یوحنا» تعبیر می‌شود، پسر زبدی Zébédé صیاد و یکی از شاگردان دوازده‌گانه (حواریون) مسیح و مورد علاقه شدید آن حضرت بوده است. وی برادر یعقوب، دیگر حواری مسیح، و ماهیگیر بوده است. ژان، مدتی به شاگردی یحیای تعمید دهنده مشغول بود و پس از دعوت عیسی مسیح، به خدمت ایشان درآمد و در بین پیروان آن حضرت به «حواری محبوب» le bien-aimé مشهور شد. پس از مصلوب شدن حضرت عیسی، ژان و پطرس اولین کسانی بودند که بر سر تابوت آن حضرت رفتند و به عروج وی پی بردند و آن را باور کردند. سن ژان پس از عروج مسیح، به درخواست گروهی از مسیحیان به تألیف انجیل چهارم پرداخت. (طباطبایی ۱۱)

رولان «ژان» را برای نام اول قهرمان خود برگزید تا او را چون «سن ژان» پیوسته پیرو و دنباله رو مسیح قرار دهد. او مسیح را به عنوان راهبر فکری قهرمان خود برگزید تا او را با رهنمود یکی از بهترین پیشوایان بشر، به سرمنزل مقصود هدایت کند. ژان کریستف، در آغاز زندگی‌اش «ژان-کرافت»ی بیش نیست، اما با گذشت زمان و با برگزیدن هنر موسیقی به عنوان یکی از قدرتمندترین ابزار برای انتقال پیام عشق و ایمان به همگان، به «کریستف» به معنی «برنده مسیح» Porte-Christ بدل می‌گردد و قدیس می‌شود.

۲- کریستف

رولان در سنین جوانی به رم سفر کرد. او از همان زمان آرزوی نوشتن رمان بلندی را در سر داشت. ضمن آن سفر و چند روز اقامت خود در رم، در یک گالری، تابلویی به نام سن

کریستف *Saint Christophe* دید. این تابلو تصویرگر مرد تنومندی در وسط رودخانه بود که کودکی بر دوش داشت، کودک به تار مویی از این مرد تنومند چنگ انداخته بود و گویی به او فرمان می‌داد که از رودخانه بگذرد. نام این مرد تنومند «سن کریستف» و نام کودکی که او بر دوش داشت «مسیح» بود. (مدنی ۷۲)

اسطوره «سن کریستف» در میان مسیحیان دارای شهرت بسیار است. بنا بر باور مسیحیان، پادشاهی در سرزمین کنعان دارای پسری به نام اوفروس *Offerus* و یا افر *Offra* بود. پادشاه او را نذر خدایان کرد و به خدایان، مشمه *Machmet* و آپولون *Apollon*، تقدیم کرد. با گذشت زمان اوفروس به لحاظ جسمی فردی قدرتمند شد. او ابتدا به خدمت پادشاه و سپس به خدمت شیطان درآمد، اما در هر دوی آن‌ها ترسی نهفته یافت. پادشاه از شیطان می‌ترسید و شیطان با دیدن صلیب لرزه بر اندامش می‌نشست. پس خدمت به آن‌ها را بیهوده یافت و تصمیم گرفت به آیین مسیحیت روی آورد، پس غسل تعمید به‌جا آورد و مسیحی شد. اما نپذیرفت که عبادت کند و یا روزه بگیرد، اما داوطلبانه پذیرفت تا برای رضای خدا مردم را از رودخانه بسیار خطرناکی که عبور از آن بسیار دشوار بود، عبور دهد. شبی کودکی از اوفروس خواست تا او را از رودخانه بگذرانند. اوفروس او را بر شانه نهاد و شروع به گذشتن از رودخانه کرد، آن هم خلاف جهت جریان آب که کار را بر او دشوارتر می‌کرد. اما هرچه زمان می‌گذشت کودک سنگین و سنگین‌تر می‌شد. اوفروس سنگینی تمام دنیا را بر دوش خود احساس می‌کرد. کودک تار مویی از او را به چنگ گرفته و به او فرمان می‌داد: «گام بردار!» در واقع کودک همان مسیح بود، همان ناجی بشر و آن سنگینی وزنی که اوفروس بر دوش خود احساس می‌کرد، حاکی از رسالت دشواری بود که بر عهده داشت، او مسیح را بر دوش خود حمل می‌کرد، *le porte-christ*. اوفروس با تلاش بسیار کودک را به آن طرف رودخانه و به سرمنزله مقصود، رسانید. از آن به بعد نام «کریستف مقدس» و یا همان «سن کریستف» را بر او نهادند. (پیر ۴۰۰) کریستف که از کلمه لاتین *Christo-ferens* برگرفته شده، به معنی «برنده مسیح» است. (کزازی ۳۷) رولان نیز با تأثیر از این اسطوره، نام کریستف را برای قهرمان خود برگزید و با الهام از آن، آخرین صحنه رمان یعنی لحظه مرگ ژان کریستف را به تصویر کشید. (رولان، ۱۹۴۹، ۸۶۹) آلن *Alain*، نویسنده و متفکر فرانسوی (۱۸۶۸-۱۹۵۱)، در این باره می‌نویسد:

اگر در جستجوی مفاهیم و معانی پنهان ژان کریستف باشیم، به نظر من باید افسانه کریستف مقدس را به یاد بیاوریم، که ظاهراً نام کریستف بی‌دلیل برای قهرمان کتاب انتخاب

نشده است، در این افسانه، کریستف در همه جا به دنبال بالاترین قدرت جهان می‌گردد تا به او ایمان بیاورد. و سرانجام کودکی را می‌یابد و در دل طوفان او را بر دوش می‌نهد و از دریای متلاطم می‌گذرد و به ساحل می‌رسد. و آن طفل کوچک و ضعیف را از همه قدرتمندان قدرتمندتر می‌یابد. (رولان، ۱۳۸۸، مقدمه ۱۲)

ژان کریستف در طول حیاتش پیوسته در جستجوی حقیقت بود و در واقع دستیابی به آن، رسالت وی شمرده می‌شد. او هنرمند بود و از نگاه رولان، هنرمند چون پیامبری است که باید هنرش را در راه خدمت به انسان‌ها قرار دهد. کریستف در پایان عمرش به حقیقت دست یافت و قدیس شد و رولان نیز با نگاشتن ژان کریستف رسالت خود را به درستی انجام داد: «و من به مانند آن قدیس افسانه، با خدایم که بر پشت دارم، هرگز جز برای گذر از آن جریان پا نهاده‌ام، من در نوشتن «حماسه‌ام» بر خلاف آنچه بسیار کسان اندیشیده‌اند، درباره خود نمی‌سرودم. این حماسه یک عصر بود.» (رولان، ۱۳۷۱، ۳۰۴)

رولان برای آن که درک مفهوم رمان ژان کریستف را راحت‌تر کند در پایان این رمان از این تصویر نمادین و اسطوره‌ای بهره برده است. چنانچه در پایان رمان، هنگام مرگ ژان کریستف می‌خوانیم:

سن کریستف در تمام طول شب بر خلاف جهت رود شنا کرده و از رود گذشته است و جسم نیرومند او مثل صخره‌ای در میان امواج به چشم می‌آید. و کودکی را، که ظاهراً ضعیف و در عین حال سنگین است، بر دوش دارد... و سن کریستف در خروش سیلابی رود صدای کودکی را که بر دوش دارد می‌شنود. و کودک که دسته‌ای از موهای او را در مشت خود دارد، به او می‌گوید: برو! ... پیش برو! ... و ناگهان ناقوس‌ها همه با هم بیدار می‌شوند... و سن کریستف خسته و درمانده به ساحل می‌رسد، و کودک را به زمین می‌گذارد و به او می‌گوید: - به ساحل رسیدیم. اما من هنوز نمی‌دانم که تو کیستی؟ و کودک در جواب او می‌گوید: - من آفتاب روز تازه‌ای هستم که از پشت سنگ‌های ساحلی در آمده است. (رولان، ۱۳۸۸، ۱۹۲۳)

عبارت: «روز تازه‌ای که در آمده است» بر رستاخیز ژان کریستف تأکید می‌ورزد. چنانچه نویسنده در پایان رمان، در وداع با ژان کریستف، در خطاب به خواننده می‌نویسد: «و حال ای جوانان! نوبت شماست که از پیکرهای فرسوده ما نردبانی بسازید و از آن بالا بروید و بهتر و سعادت‌مندتر از ما باشید... زندگی آدمی مجموعه‌ای است از مردن‌ها و دوباره متولد شدن‌ها. پس ای کریستف! ... بمیریم، تا از دوباره زنده شویم.» (همان ۱۹۲۴). همچون سن کریستف، قهرمان رولان نیز با موفقیت از آب عبور کرده و به حد اعلای انسانیت رسیده و به درجه

قدیمی نائل شده است. در حقیقت نویسنده برای تأکید بر این گذار بین سرگذشت قهرمان خود و کریستف غول پیکر تلفیق ایجاد کرده است. رولان از ژان کریستف، قهرمانی پیامبرگونه خلق کرده است، چرا که مرگ ژان کریستف که در واقع از نو زنده شدن اوست، رستاخیز مسیح را یادآور می‌شود. (یئولاند ۸۰)

۳- کرافت

واژه «کرافت» در فرهنگنامه فرانسوی روبر به کاغذ بسیار محکم اطلاق شده است. (روبر ۷۱۹) اما در زبان آلمانی، کرافت معادلی برای مفاهیمی چون «نیرو» *la force* و «انرژی» *l'énergie* است. برخی از واژگان، با مفاهیم خاصی که دربر دارند، در جامعه و عصر خاصی، به خاطر شرایط تاریخی و اجتماعی آن بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. از جمله این واژگان، کلمه «کرافت»، مشتقات آن و مفاهیمی چون: نیرو، قدرت، انرژی و... است که این کلمه در بر دارد. حد فاصل قرن‌های هجدهم و نوزدهم، این کلمه در آثاری که بعضی نویسندگان آلمانی خلق می‌کردند، بسیار به چشم می‌خورد. نویسندگان بزرگی چون گوته، هردر و شیللر در آثارشان مکرر از این واژه و مفاهیم آن استفاده می‌کردند. بهترین نمونه برای کاربرد این واژه، شاهکار گوته *Goethe*، *Faust I* است. (آبراهام ۱) در این اثر، گوته از دو نوع نیرو و قدرت در وجود انسان یاد می‌کند: یکی نیروی جسمانی و دیگری قدرت و عظمت روحی؛ «فاوست» به عنوان قهرمان این تراژدی، با این دو نیرو آزمون می‌شود. در این داستان گوته از فاوست به «*kraftmensch*» یا «*kraftgenie*» یاد کرده است، یعنی فردی دارای قدرت استثنائی که قدرتش او را به عالمی ماورای انسانیت و به سوی خدا سوق می‌دهد. (همان ۶) دیگر معنایی که می‌توان از این واژه استنباط کرد و در فاوست ۱ هم به کار رفته است، «نیروی جسمانی و شهوانی» است. نیرویی که مفیستو *Méphisto* (شیطان) از آن برای فریب فاوست بهره برد.

اما رولان از این واژه در مفهوم آلمانی آن، برای نامگذاری قهرمان خود بهره برد تا چون گوته با ذکر این دو نوع قدرت بشر، برای بیان عقایدش بهره برد. ژان کریستف هم به لحاظ جسمی فردی قوی و نیرومند است و هم به لحاظ روحی دارای قدرت و عظمت است. برای به تصویر کشیدن قهرمانی نیرومند، رولان علاوه بر این‌که از آثار گوته برای گزینش واژه «کرافت» بهره برد، از زندگی خصوصی بتهوون نیز استفاده کرد. ژان کریستف، همانند بتهوون موسیقیدان است و به لحاظ جسمی و روحی، همچون بتهوون نیرومند است. رولان از تصویر

رود «رن» نیز برای ترسیم قهرمانی قدرتمند، بهره برده است. بنابراین «کرافت بودن» ژان کریستف را از سه منظر می‌توان بررسی کرد: تأثیر گوتته بر رولان برای گزینش واژه «کرافت»؛ ژان کریستف چون «بتهوونی نو»؛ و «رود رن»، استعاره از ژان کریستف.

۳-۱- گوتته: پیشوای رولان

شاید راز واقعی عظمت گوتته همین باشد که وی یکی از پیشروان آن جهادی بود که سال‌هاست عالم بشریت برای ایجاد یک جامعه بزرگ جهانی بر اساس آزادی و همکاری مشترک معنوی و مادی آغاز کرده است. (گوتته، مقدمه مترجم ۱۸)

رومن رولان به کشور آلمان علاقه وافری داشت و این کشور را به خاطر انسان‌های بزرگی چون گوتته و بتهوون می‌ستاید. به همین سبب بود که قهرمانش را فردی با ملیت آلمانی برگزید و نام خانوادگی کرافت، «واجد نیروی درونی»، را بر وی نهاد. (دوشاتله ۵۸۳) اما کشور آلمانی که وی به آن عشق می‌ورزید، آلمان سال‌های ۱۸۰۰ بود که بزرگانی چون گوتته را در خود پرورش داد و نه آلمان قرن بیستم که آتش جنگ را در سراسر جهان شعله‌ور ساخت. و این گوتته است که چون رولان: «تا فرهنگ و تمدن در جهان باقی است، عالم بشریت نام آنان را فراموش نمی‌تواند کرد. در دوره او، بسیار کسان بودند که هر یک روزی چند سروری اروپا یعنی سروری جهان را داشتند، ولی ناپلئون و تزار و متریخ و وینگلتن و بلوخر، همه رفتند و او ماند، و اکنون که صفحات تاریخ ورق می‌خورد، به خوبی معلوم می‌شود که جهانگیران واقعی آن عصر، گوتته و بتهوون و بایرون و امثال ایشان بوده‌اند، نه آنان که از محصول کارشان جز یادی در تاریخ باقی نمانده است.» (همان)

در رمان ژان کریستف افرادی چون گوتفرد *Gottfried*، دایی ژان کریستف، و شولتز *Schultze*، یکی از طرفداران موسیقی وی، انسان‌های بزرگی‌اند که یادآور نسل قدیم کشور آلمانند و هر دو در این رمان از دنیا می‌روند و آلمان را با افرادی استثمارگر و سودجو تنها می‌گذارند. ژان کریستف هم که دیگر نمی‌تواند فضای کشور رو به زوالش را تحمل کند، به امید فردایی بهتر، کشورش را به مقصد فرانسه، ترک می‌کند. (رولان، ۱۳۸۸، ۴۵۲)

اما درباره کرافت بودن ژان کریستف، یعنی دارابودن قدرت جسمی و روحی، در بخش بعد به تفصیل شرح خواهیم داد.

۳-۲- ژان کریستف: «بتهوونی نو»

یکی از مشخصات جامعه سالم حضور هنرمند در آن است. هنرمند، انسانی هنرمند و در عین حال اجتماعی و سیاسی است. هنرمند متعهد، با دارابودن زاویه دیدی خاص، به روح انسان‌ها می‌پردازد و بر آن است تا از طریق هنرش رسالت خود را که هدایت انسان‌هاست انجام دهد. هنر، عنصر قدرتمندی است و می‌تواند نتایج مؤثری به همراه داشته باشد و انسان را برای ادامه حیات امیدوار کند.

رولان در طول حیاتش همواره تلاش کرد تا با ابزاری به نام «هنر» به بیان عقایدش بپردازد. آن هنگام که رومن رولان نوشتن ژان کریستف را آغاز کرد، یعنی در آستانه جنگ جهانی اول، مردم زمانه‌اش گرفتار تباهی‌ها، مشکلات روحی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی بودند. رولان که فردی صلح‌طلب و نویسنده‌ای مدافع حقوق بشر بود، با خلق ژان کریستف تلاش کرد تا این نسل رو به زوال را از تنگنای خودخواهی‌ها و پستی‌های سران کشورهای اروپا و تعصبات ملی آن‌ها رهایی بخشد. بنابراین به عنوان هنرمندی متعهد، با خلق این اثر، موفق شد حیات دیگری به جامعه انسانی تقدیم کند و انسان‌ها را برای نبردی تازه آماده کند. (مدنی ۵۱) او در مقدمه ژان کریستف چنین می‌نویسد:

در ژان کریستف به وظیفه خود عمل کرده‌ام. در آن دوران که فساد اخلاقی و اجتماعی سراسر فرانسه را فرا گرفته بود، می‌خواستم در جان‌های پاک به خاکستر نشسته آتشی برافروزم و خفته‌ها را بیدار کنم. برای این کار بایستی لایه‌های خاک و خاکستر را رفت و روب می‌کردم، و در مقابل کسانی که هوا و روشنایی را احتکار کرده بودند، گروهی از نیکان و پاکدلان بی‌پروا و فداکار را گرد آورم، و برای هدایت آنان راهنما و رهبری بیافرینم. و از این رهبر توقع داشته باشم که دارای دو صفت عمده باشد: نگاهی تیزبین و بی‌ریا داشته باشد... و این رهبر برای بیان تفکرات خود جرأت لازم را داشته باشد... (رولان، ۱۳۸۸، ۲۳)

به همین سبب است که وی در نگارش اثر خویش، به سراغ قهرمانان گذشته رفت تا به همه تیره‌روزان و بدبختان بفهماند که در نبرد با آلام و رنج‌هایشان تنها نیستند. قهرمانی چون «بتهوون» که با وجود رنج و محنتی که در تمام طول حیات بر زندگی‌اش سایه افکنده بود، با دارا بودن قدرت و عظمت روحی، همواره سرودخوان و ستایشگر شادمانی بود. بتهوون، قهرمانی بود که با تمام ناملایمات زندگی در محیطی نامساعد مبارزه می‌کرد و آرزو می‌کرد که «هر تیره‌بخت از دیدن تیره‌بختی چون او که با وجود تمام موانع، آنچه می‌توانست کرد تا انسانی شایسته نام انسان باشد، تسلی خاطر یابد.» (رولان، ۱۳۴۷، ۱۷) او فردی قدرتمند بود

که با قدرت اراده بر ناگواری‌های زندگی چیره شد و به علاوه، قهرمانی بود که شهامت مبارزه داشت و در طول حیاتش سعی داشت تا به بیان واقعیات جامعه‌اش بپردازد. رولان که خود موسیقیدان بود، به دلیل علاقه بسیاری که به بتهوون، موسیقیدان آلمانی داشت، در اثری تحت عنوان *زندگانی بتهوون La Vie de Beethoven* به زیبایی، زندگانی این شخصیت بزرگ را به تصویر کشید. به علاوه در ژان کریستف، قهرمان خود را چون «بتهوونی نو» ترسیم نمود: «بتهوونی دیگر و قهرمانی از تبار بتهوون که جداگانه و در جهانی متفاوت با دنیای بتهوون به دنیا آمده است.» (رولان، ۱۳۸۸، ۲۴)

پیشتر به این موضوع اشاره کردیم که نام خانوادگی ژان کریستف، یعنی «کرافت» به معنی نیرومند است و رولان در این انتخاب هدفی را دنبال می‌کرده است. در ادامه با ذکر همانندی‌هایی که بین ژان کریستف و بتهوون وجود دارد، به پاسخ این پرسش‌ها دست خواهیم یافت: در گام نخست ژان کریستف واجد چه ویژگی‌هایی است که رولان از او چون «بتهوونی نو» یاد می‌کند؟ و در گام بعدی ارتباط بین این ویژگی‌ها و «کرافت» چیست؟

۳-۲-۱- شباهت از حیث ظاهر: لودویگ وان بتهوون Ludwig van Beethoven، در ۱۶ دسامبر ۱۷۷۰ در بن Bonn، در جوار کلن Cologne، در یک اتاق محقر زیرشیروانی، در خانواده‌ای فقیر و تهیدست متولد شد. پدرش آوازه‌خوانی دائم‌الخمر بود و مادرش خدمتکار. بتهوون کودکی دشواری را سپری کرد و زندگی از همان ابتدا به صورت نبردی خشونت‌آمیز به او ظاهر شد. از همان ابتدای کودکی، استعداد موسیقی در وی آشکار بود و پدرش در چهار سالگی او را وادار به نواختن پیانو برای تأمین معاش خانواده کرد. و به این ترتیب وی موسیقی را با چاشنی درد و رنج آموخت. (رولان، ۱۳۴۷، ۲۵) اما خوشبختانه به لحاظ جسمی، فردی نیرومند بود: «سروگردنی قوی و استخوان‌بندی نیرومندی داشت. صورت پهن او به رنگ سرخ آجری و پیشانی محکم و برجسته بود... نیروی فوق‌العاده‌ای که در چشمانش موج می‌زد هر کس را که می‌دید مجذوب می‌ساخت.» (همان ۲۱) به این ترتیب بتهوون با تنی قوی و نیرومند، آماده مبارزه با ناملایمات زندگی گردید. رومن رولان با آشنایی با زندگی و آثار بتهوون، بر آن شد تا بین زندگی قهرمان خود و بتهوون همانندی‌هایی لحاظ کند. خود در این رابطه می‌نویسد:

شباهت تاریخی او [ژان کریستف] با آهنگساز بُن، منحصر به بعضی از خصوصیات خانواده ژان کریستف است که در جلد اول- سپیده‌دم- با این جزئیات اشاره کرده‌ام و منظور من از این اشاره در آغاز رمان اثبات این خویشاوندی بوده است تا بتوانم ریشه‌های قهرمان

خود را در ساحل رود رن (=راین) فرو برم و به همین علت ترتیبی داده‌ام که ایام کودکی را در آلمان قدیم طی کند. (رولان، ۱۳۸۸، ۲۴)

با این اوصاف در رمان عظیم و پرحادثه ژان کریستف، زندگی موسیقیدان آلمانی روایت شده است که در ناحیه رنانی Rhénanie (سرزمین مادری بتهوون)، در کنار رود رن متولد می‌شود و رشد می‌کند. وی به خانواده کرافت‌ها تعلق دارد که همگی نسل در نسل «بلند قد بودند و چهارشانه و چهره‌ای باطراوت و سرخ و سفید داشتند و مشت‌های محکم...» (همان ۳۹) اما با این وجود، او نیز چون بتهوون کودکی سخت و دشواری را سپری کرد. پدر موسیقیدانش فردی میخواره و تندخو بود که درآمد ناچیز خانواده را در میخانه به باد می‌داد و مادر بیچاره‌اش برای امرار معاش خانواده مجبور به خدمتکاری بود. ژان کریستف نیز موسیقی را به اجبار پدرش و با درد و رنج بسیار آموخت تا از این استعداد برای سیرکردن شکم خانواده‌اش استفاده کند. (همان ۲۱۰) بنیه قوی این دو نابغه در عرصه موسیقی سبب شد تا در دشوارترین لحظات، در گرما و سرما، در زیر آفتاب و باران، همواره در تلاش و تکاپو باشند و خستگی در آن‌ها راه نیابد. اما بیشتر از قدرت بدنی آنچه این دو قهرمان را در مسیر دشوار زندگی ثابت قدم و استوار ساخت، قدرت و عظمت روحی بود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۳-۲-۲- شباهت از نظر قدرت و عظمت روحی: رولان در مقدمه ژان کریستف قهرمان

را چنین تعریف می‌نمایاند:

من به قهرمانی نیازمند نبودم که به کمک بازوان قوی یا اندیشه خود به این مقام رسیده باشد، بلکه قهرمانی را می‌خواستم که با قلب خویش، به عنوان قهرمانی دست یافته باشد. و قلب را باید در ابعاد وسیع‌تری ببینیم. قلب تنها جایگاه احساس نیست. من آن را قلمرو وسیع زندگی درونی انسان می‌دانم. قهرمانی که بتواند بر چنین قلمرو وسیعی حکومت کند توان آن را دارد که در برابر صف دشمنان بایستد. طبعاً در قدم اول قهرمانی با شکل و قواره بتهوون به ذهنم راه یافت زیرا بتهوون در دنیای مدرن، در میان مردم مغرب زمین هنرمندی است استثنائی که با نبوغ خلاق خود بر یک امپراتوری درونی حکومت می‌کرد و نبوغ قلبی‌اش تمام انسان‌های روی زمین را دوست و برادر خویش می‌شمرد. (همان ۲۳ و ۲۴)

رولان که دارای روحی آزاد و مستقل بود، در بیان عقایدش شهامت داشت و بیمی از واکنش دیگران نداشت. وی به مدد هنر نویسندگی‌اش، پیوسته در تلاش بود تا حقیقت را بیان کند. وی با نوشتن آثارش شور مبارزه را در میان مردم برمی‌انگیخت. اما آنچه که رولان از آن

به مبارزه یاد می‌کرد، نبرد تن به تن و جنگ میان انسان‌ها نبود، چرا که به عقیده وی جنگ یگانه پیکاری است که سبب ورشکستگی می‌شود. (رولان، ۱۳۷۱، ۱۸۸) مقصود رولان از مبارزه، پیکاری درونی است؛ نبرد میان نیروی اراده آدمی و آلام و رنج‌های او برای رسیدن به پیروزی نهایی. رومن رولان برای بیان عقایدش از ساده‌ترین عبارات و مفاهیم بهره برد تا همگان سخنش را درک کنند. وی در این باره چنین می‌نویسد: «درست و راست بگو! بی‌پیرایه و بی‌ملاحظه بگو! بگو برای آن که سخن تو را بفهمند! و نه تنها گروهی از نخبگان نازک‌اندیش سخن تو را بفهمند، بلکه آن چنان بگو که هزاران هزار تن، و ساده‌ترین و ناچیزترین انسان‌ها سخن تو را درک کنند. بگذار تا کلام تو عین عمل تو باشد!» (رولان، ۱۳۸۸، ۲۶) به علاوه در ترسیم قهرمانانش از قهرمانانی اسطوره‌ای چون بتهوون الگو گرفت. گرچه بسیاری، عظمت هنری بتهوون را ستوده‌اند، اما جایگاه بتهوون بسی والاتر است. وی صدای آزاد و نیرومند فکر آلمانی زمانه‌اش بود که از هنرش در راه خدمت به بشر بهره برد. او از رنج و تیره‌روزی‌های خود شادمانی می‌ساخت. بتهوون شعار «شادمانی از راه رنج» *Durch Leiden Freude* را سر می‌داد و اکنون این جمله، شعار ارواح دلیر و بی‌باک دنیا شده است. (رولان، ۱۳۴۷، ۱۰۸) بتهوون، دلیرترین پیشوایان هنر جدید و بهترین دوست کسانی است که «رنج می‌برند و مبارزه می‌کنند. در آندم که غم‌های جهان ما را از پا می‌افکنند، اوست که به سراغ ما و به غمگساری ما می‌آید... نبوغ بتهوون همچون کانونی گرم و درخشان است که از آن روشن‌بینی و خوشبختی مبارزان جسور و سرمستی جان‌هایی که خدا را در وجود خویش احساس می‌کنند به همه کس سرایت دارد.» (همان ۱۰۳) این موسیقیدان شهیر آلمانی و بلکه این انسان بزرگ، راهبری برای دیگر انسان‌های بزرگ شد. رولان با الهام از این ویژگی‌های بتهوون، به خلق قهرمانش پرداخت. ژان کریستف، به لطف هنرش یعنی موسیقی، که خود سرچشمه نیرو و قدرت برای کشف حقیقت است، در نبرد زندگی فاتح و سربلند بیرون می‌آید. او در طول حیاتش برای افشای دروغ‌های دولتمردان و بیان حقیقت می‌کوشد و در این راه تاوان بزرگی پس می‌دهد. اطرافیان‌ش که نمی‌توانند شاهد افشاگری‌هایش باشند و شهامت همراهی وی را ندارند، یکی پس از دیگری رهایش می‌کنند، اما او از تلاش دست بر نمی‌دارد و حتی پایان عمرش هم پایان کار او نیست: «روزی برای نبردهای تازه به دنیا خواهم آمد.»^۱ و او هر بار به صحنه رزم خواهد آمد، و همیشه با زنان و مردان آزاده در هر کشور پیمان برادری خواهد

بست، و با آن‌ها که می‌رزمند و رنج می‌برند و به پیروزی دست می‌یابند، هم‌پیمان خواهد شد.» (رولان، ۱۳۸۸، ۲۸)

بدین گونه، رولان، ژان کریستف کرافتی می‌آفریند که به حق «کرافت» بودن، زیننده اوست و خالقش رومن رولان:

در داستان- رود خویش به شیوه‌ای آرمانگرایانه حماسه قهرمانی را سروده است که با هنجارها و ارزش‌های روزگار به ستیز برمی‌خیزد و آن‌ها را به هیچ می‌گیرد. او از خاندان کرافت است. این در زبان آلمانی به معنای نیرو است. قهرمان نیرومند، صوفی‌وار، شادی را در رنج می‌جوید، به همان سان که بتهوفن در سمفونی نهم خویش، هم آوا با شیلا می‌سراید: «از درد است که شادی بر می‌خیزد و مایه می‌گیرد.» (کزازی ۳۵)

۳-۳- «رن»: نمادی از قدرت

در اندیشه رومن رولان، «رود» جایگاهی ویژه دارد. رولان به کشور رودها تعلق داشت و مفهوم رود در نظر وی آنقدر با ارزش بود که ژان کریستف را «رمان رود واره‌ای» نام نهاد. در این رمان، رود در معنایی نمادین، استعاری و به عنوان یک نوع ادبی به کار رفته است. واژه *fleuve* در زبان فرانسه، به معنای رودی طویل است که بعد از طی مسیری طولانی به دریا می‌ریزد. رومن رولان از این مفهوم به زیبایی بهره برد و رمان ژان کریستف را *roman-fleuve* نامید که در ترجمه این اصطلاح، عبارت «رمان رودواره‌ای» به خوبی بیانگر اندیشه‌های رولان است. زیرا اگر بخواهیم از نظر نوع ادبی رمان رودواره‌ای را بررسی کنیم، این نوع رمان، چون رود، بسیار طولانی است و در آن سرگذشت زندگی یک فرد از تولد تا مرگ به تصویر کشیده می‌شود. از طرفی بین مسیر زندگی قهرمان رمان ژان کریستف و مسیر رود، مفهومی استعاری گنجانده شده است. بدین گونه که ژان کریستف همچون رود، در مسیر حرکتش در زندگی، به موانع و سنگلاخ‌های بسیار برخورد می‌کند و با گذر از تمام موانع و بدون آن‌که از حرکت باز بایستد، به راه خود ادامه می‌دهد و به دریای بیکران و به جاودانگی می‌رسد.

رولان همچنین در این رمان از «رود رن» در مفهومی نمادین استفاده کرده است. رود رن، رود طولانی است که پس از عبور از چندین کشور اروپایی به دریای شمال می‌ریزد. به علاوه، این رود، مرز آبی کشورهای آلمان و فرانسه محسوب می‌شود. بین سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۲، آن هنگام که رولان رمان ژان کریستف را به نگارش درآورد، اختلافات بسیاری بین کشورهای

اروپایی و به ویژه آلمان و فرانسه وجود داشت. رولان به عنوان فردی صلح طلب و مخالف با جنگ، با نگارش ژان کریستف سعی در حل این اختلافات داشت. رومن رولان رود رن را به عنوان نماد اروپا در نظر گرفت و قهرمان خود، ژان کریستف را چون رود رن، به عنوان نماد اروپا به تصویر کشید. ژان کریستف، شهروندی آلمانی است که به کشورهای فرانسه، سوئیس و ایتالیا سفر می کند و به انتقاد از اوضاع نابسامان این کشورها و بلکه اروپا می پردازد. اروپایی که با اختلافات بسیار در میان کشورهايش، روز به روز بیشتر مهیای شعله ور شدن آتش جنگ می شود. ژان کریستف چون رود رن، سعی می کند تا سبب اتحاد میان کشورهای اروپایی گردد. (ناصری و دریا ۱۰۱)

میان تپه های فرانسه و آلمان، رود برای خود راهی باز کرده، چمن ها را فرا گرفته و پای تپه ها را شسته بود و آب های هر دو کشور را گود کرده و در خود فرو برده بود. بدین سان رود میان دو کشور روان بود، اما نه برای جدا کردن بلکه برای پیوند دادن آن ها؛ آن ها در وجود او در هم جفت می گشتند. و کریستف برای نخستین بار رمز سرنوشت خود را دریافت، و آن چنان بود که می بایست نیروی زندگی هر دو ساحل را مانند رگی در پیکر ملت های دشمن ببرد. (رولان، ۱۳۸۸، ۲۲۳۴)

در این داستان، دو رودخانه جریان دارند: رودخانه برونی و رودخانه درونی. منظور از رودخانه برونی، رود رن (=راین) است که از ابتدای داستان تا به پایان آن، می توان حضور آن را شاهد بود. رود رن، که بزرگانی چون بتهوون را در دامان خود پرورانده است، نزد رولان بسیار گرانقدر است. رولان سالیانی را که در سوئیس گذرانده بود، در کرانه های این رود زیبا به فکر فرو می رفت:

بی گمان، او نیز همچون رند شیرازی، ژرف اندیش و خرده دان، در پویه پایدار رود، گذر عمر را می دیده است. بدین سان، رود در اندیشه های او نماد زندگی می گردد. رود برونی، رود درونی را بر او آشکار می گرداند؛ و او می کوشد که در داستان بلند و نمادین ژان کریستف این دو را به یکدیگر بپیوندد. (کزازی ۳۴)

و مقصود از رودخانه درونی، رود زندگانی ژان کریستف است که چون رود رن، ره به سوی دریا می پوید. ژان کریستف، سوار بر قایق، در رودخانه زندگی در حال حرکت است. رود، پرجوش و خروش و نیرومند است، اما ژان کریستف کودک است و ناتوان؛ قدرت چندانی برای حرکت در این رودخانه ندارد و در طی مسیر چندین بار قصد دارد از حرکت باز بایستد؛ دگر اعضای خانواده اش چون ضعیف اند و ناتوان، قادر نیستند به مقصد برسند، اما کریستف که

یک کرافت واقعی است، هرگز ناامید نمی‌شود و به حرکت خود ادامه می‌دهد. او، چون رن، نیرومند است. رودی که سالیان سال مسیری طولانی را طی می‌کند؛ در مسیر خود از بیشه‌ها و جنگل‌ها، از دره‌ها و سنگلاخ‌ها با اقتدار می‌گذرد تا به مقصد واقعی خود، به دریا برسد.

کجا می‌رفت؟ چه می‌خواست؟ پیدا بود که رود راه خود را به یقین می‌دانست. هیچ چیز نمی‌توانست آن را متوقف سازد. در هر ساعت روز و شب، در باران و در آفتاب، وقتی که در خانه شادی یا غم لانه کرده بود، او همچنان به راه خود ادامه می‌داد. انسان حس می‌کرد که همه چیز در نظرش یکسان است، هرگز اسیر اندوه نمی‌شود و از نیروی خود لذت می‌برد. چه شاد و چه خوشبخت کسی که مانند او باشد و از میان چمنزارها و شاخه‌های بید و سنگریزه‌های رخشنده و شن‌های غژنده برود، به هیچ چیز اعتنا نکند، در مقابل هیچ چیز از رفتار باز نماند، آزاد باشد!... (رولان، ۱۳۸۸، ۱۵۳۴)

ژان کریستف نیز مسیر دراز و پرفراز و نشیب زندگی را، با تحمل دردها و رنج‌های بسیار اما با قدرت، طی طریق می‌کند تا به دریای درونی‌اش، به خدا برسد. او برای آنکه شایستگی آن را داشته باشد تا نام کرافت را بر وی بنهند، همچون رود، لحظه‌ای از حرکت نمی‌ایستد. در این راه، هنر است که بیش از هر چیزی به وی یاری می‌رساند. به لطف آفرینش است که رشد می‌کند و بزرگ می‌شود و نیرویی عظیم برای مواجهه با امواج سهمناک رودخانه زندگی می‌یابد و به معنای حقیقی زندگی دست پیدا می‌کند. در بخش گفت و گوی نویسنده با سایه خود است که رولان دیگر ژان کریستف را که رشد و پرورش یافته است، باز نمی‌شناسد: «آنقدر رشد کرده‌ای که دیگر نمی‌شناسمت.» (همان ۸۱۲) بدین گونه ژان کریستف از قالب یک انسان معمولی بیرون می‌آید و به شکل کریستف قدیس در می‌آید: «... و آن روزی که بر چهره کریستف نظری داشته باشی، آن روز، مرگ به سراغ تو نخواهد آمد.»^۱ (همان ۲۲)

رود داستان - رود رومن رولان سرانجام به فرجام خویش می‌رسد: رود زندگی همراه با آن در پایان پویه تب‌آلوده خویش به اقیانوس می‌رسد؛ اقیانوس جاودانگی که خداوند است. ژان کریستف، قهرمان سترگ هنر، نماد آفرینندگی که آمیزه‌ای است رازوارانه از رولان و بتوفن، در فرجام شیب و فرازهای زندگی، پیروزمند و سربلند از رود می‌گذرد... او در این هنگام،

۱ - «رومن رولان این کتیبه را که بر پایه مجسمه کریستف مقدس در کلیساهای قرون وسطی حک شده است، به گونه‌ای نمادین برگزیده است. و در پایان هر مجلد از چاپ اصلی در «دفترهای پانزده روزه» تکرار می‌کند.» (رولان، ۱۳۸۸، ۲۲)

کودکی را بر شانه‌های نیرومند و پهلوانانه خویش می‌برد؛ کودکی که نام «نوید نو»، نشانه رازآلود نیروی زندگی و عشق است؛ گویای روزی است نو که بر می‌دمد. (کزازی ۳۷)

رولان نام «ژان کریستف کرافت» را برای قهرمان اصلی خود برگزید و این انتخاب را در راستای بیان عقایدش انجام داد. وی در سفر درونی‌اش *Le Voyage intérieur* در رابطه با نام قهرمانش چنین می‌نویسد:

تنها همان نام‌های قهرمان داستان: کرافت، نیروی جوهری، کریستف، پهلوان خدا بر دوش، و ژان، یحییای منادیگر، به روشنی از اراده قدرت سخن می‌گفتند. همچنین آن نام‌ها از اراده رفتن به پیش، رفتن از رخنه و از میان آب‌های گنبدیده جامعه‌ای محکوم به مرگ، عصری به پایان رسیده، خبر می‌دادند. از پایان بامداد تا آغاز روزنو، ژان کریستف حماسه طغیان است. طغیان زندگی در برابر قراردادهای هنری و پیشداوری‌های اخلاقی، دورویی و نابسامانی‌های اجتماعی، طغیان در برابر همه آنچه زندگی را از بیرون در آغوش گرفته خفه اش می‌کند و به گند می‌آلاید. (رولان، ۱۳۷۱، ۳۰۳)

نتیجه

بر اساس آنچه که بررسی شد، از آنجا که رولان نویسنده‌ای متعهد بود که در تمام طول حیاتش سعی کرد تا در عصری که رو به زوال بود، با خلق آثارش رسالت خویش را در قبال انسان‌های رنج کشیده انجام دهد، در ژان کریستف، زندگی مردی با قدرت و عظمت روحی را به تصویر می‌کشد که با وجود مشکلات فراوان در زندگی‌اش، پیوسته در حال مبارزه است و نومیدی در وجودش رخنه نمی‌کند. اما رولان برای انجام رسالتش، در به تصویر کشیدن قهرمانش به این ویژگی‌ها اکتفا نکرد و شاخصه دیگری را نیز مد نظر قرار داد که چنانچه در این پژوهش مشاهده شد، این شاخصه، نام قهرمان بود. نگارندگان مقاله کوشیدند تا با تحلیل و بررسی نام قهرمان در رمان ژان کریستف، به رابطه میان انتخاب عنوان «ژان کریستف کرافت» و اندیشه‌های رولان دست یابند.

رولان نام «ژان-کریستف کرافت» را برای قهرمانش برگزید تا او چون سن ژان، «حواری محبوب مسیح»، پیوسته رهرو واقعی آن حضرت باشد و بتواند چون «سن کریستف» به آن درجه از مقام انسانی نائل شود که مسیح را بر دوش کشد و با گذر از امواج سهمناک رودخانه، «برنده مسیح» شود و قدیس گردد و بدین‌گونه کرافت بودن خود را به اثبات رساند. در اینجا می‌توان گفت که این عناوین در تجلی بخشیدن به افکار رولان که همواره «خدای درونی» را

در وجود خود جستجو می‌کرد، تأثیر بسزایی دارد. رولان با الهام از بزرگان دین مسیحیت، ضمن اقرار ضمنی به باورهای دین‌گرایانه‌اش، به ترسیم قهرمانانی با قدرت و عظمت روحی پرداخته است و گاهی نام قهرمانانش بر اهداف او صحنه می‌گذارند.

Bibliography

- Abraham, Bénédicte. (2010). «La notion de force dans *Faust I* de Goethe» (The notion of force in *Faust I* of Goethe). *Hal -00447783*, version 1-15. Pp.1-17.
- Duchatelet, Bernard. (1973). «La genèse de *Jean-Christophe*. I: La préparation (1886-1903)» (The genesis of *Jean-Christophe*. I: Preparation (1886 - 1903)). *Annales de Bretagne*, Tome 80, N.3-4. pp. 573-599.
- Goethe, Johann Wolfaung von. (1381, 2002). *divane sharghi-gharbi* (West-Eastern Divan). Translated, introduction, a description, and the matching text margins by Shafaeddin Shafa. Tehran: Nashre Nokhostin.
- Kazzazi, Mirjalaleddin. (1372, 1993). "Rude Dstan dar Datan-Rud" (The River of the novel in the river-novel). Tehran: *Adabiate Dastani*. N.11. Pp.34-37.
- Le Petit Robert*. (1993). *Dictionnaires Le Robert* (The Robert dictionaries). Paris: Robert.
- Madani, Badreddin. (1363, 1984). *Romain Rolland, Zendegi va Asar* (Romain Rolland, life and works). Tehran: Shabahang eds.
- Nasehi, Zohreh and Maryam Dorpa. (1389, 2010), "Barrasie Estearéh, Ostureh va Nemad dar romane Rud-Vareie *Jean-Christophe*" (The study of the metaphore, mythe, and symbol in the "river novel" of *Jean-Christophe*). *Motaleate Zaban va Tarjomeh*. N.2. Mashhad: Daneshgahe Ferdowsi.
- Pierrard, Pierre. (1974). *Dictionnaire des prénoms et des saints* (Dictionary of names and saints). Paris: Librairie Larousse.
- Rolland, Romain. (1388, 2009). *Jean-Christophe* (Jean-Christophe). Translated by Majlesi, Mohammad. IIII Vol. Tehran: Nashre Donyaye Nov eds.
- . (1371, 1992). *Safare daruni* (The Inner Journey). Translated by Behazin, M.A. Tehran: Nilufar eds.
- . (1347, 1968). *Zendeganie Bethoven* (Beethoven's life). Translated by Tafazzoli Mahmud. Tehran: Amir Kabir eds.
- . (1949). *Beethoven: les grandes époques créatrices* (Beethoven: the great creative periods). Paris: Sablier.
- Tabatabaie, Seyed Mohammad Hosein. (1344, 1965). "Dastane Masih va Enjil" (The story of Jesus and the Gospel). *Falsafe, Kalam va Erfan*, N.5. Tehran: Maarefe Jafari.

Yeoland, Rosemary Hamilton. (2001). *Romain Rolland et héroïsme: une perspective musicale* (Romain Rolland and heroism: a musical perspective). Mastering the art under the direction of Agnès Hafez-Ergaut, University of Tasmania.

Zola, Emile. (1990). *Germinal* (Germinal). Foreword by Gérard Gengembre. Paris: Pocket.

